

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه هشتاد و یکم؛ ۱۴۰۲/۱۱/۲۹ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

یک مطلبی را لازم است تذکر دهم همچنانکه سؤال خوبی شده این سؤال را هم پاسخ داده و بعد وارد ادامه بحث می شویم.

در هفته گذشته بیان شد که در اجتهاد دو روش داریم:

یک: روشی که ادله را دانه دانه بررسی و سلاخی می کند مانند آوردن چند متهم به صورت جدا جدا که حرف همدیگر را نشوند.

دو: روشی که دور ادله و شبه ادله نمی را می بندد و مجموعه ای را ایجاد می کند و بعد می گوید ببینید این مجموعه دلالت دارد یا خیر؟

یک نکته ای را توجه کنید که من در آن روز گمان می کردم نیاز به گفتن ندارد اینکه در جایی که فقیه می خواهد چندتا دلیل یا چندتا دلیل نما را جمع نماید و ضعف یکی را با دیگری بر طرف نماید، به این تذکر حواستان باشد که باید جهت ضعف واحد باشد و الا اگر جهت ضعف متفاوت باشد ممکن است این تجمیع به درد نخورد. مثلاً اگر در یک مسئله سه روایت داریم و دلالت روایت ها روشن است ولی ضعف سند دارند؛ در اینجا روش اول، دانه دانه می گوید سند اول ضعیف، دومی سند ندارد، سند سومی مجهول و همه را کنار می گذارد. اما در روش دوم می گوید از سه تا خبر ضعیف ما می توانیم آن سه را در حکم یک خبر قرار دهیم مثل اینکه سه نفر از این درب وارد شوند و یک خبر را برای من و شما بیاورند. ما مثلاً یکی از آنها را اصلاً نمی شناسیم و یکی را هم می شناسیم که راست و دروغ را باهم مخلوط می کند و دیگری را ضعیف می دانیم. وقتی اینها جدا جدا خبر می آورند از سه خبر ضعیف انسان اطمینان پیدا می کند. شما در تاریخ حوادث صدر اسلام چه کار می کنید؟ اگر مثلاً سه تا چهارتا تاریخ از چند مورخ به صورت جدا جدا (نه اینکه از هم گرفته باشند آن به درد نمی خورد) نقل شده باشد و شما این مورخ ها را هم ثقة ندانید در اینجا یک قرار و اطمینان پیدا می کنید و برخی مانند شیخ انصاری می گویند اطمینان هم لازم نیست.

اما اگر مثلاً دو تا از ادله شما ضعف سند دارد و دو تا هم ضعف دلالت دارد، آن دلیلی که سند دارد، دلالتش ضعیف است و آن دلیلی که دلالتش خوب است سند ندارد؛ در اینجا نمی توانید بگویید ضعف سند آن با قوت متن آن برطرف می شود، بلکه باید جهات ضعف در یک راستا باشد. البته الان این در حد کلاس کافی است و انشا الله کتاب روش شناسی اجتهاد بیاید من این بحث را آنجا توضیح دادم که استثنائاتی دارد که الان جای ورود به آن نیست.

پرسش و پاسخ

فرمودید بررسی سند در جایی لازم است که از امور تعبدی باشد نه امور عقلایی یا اینکه واژه‌ای در روایت جایگاه محوری داشته باشد که لازم در این صورت صدور روایت ثابت شود. اکنون پرسش این است آیا در امور توصلی که شارع در صدد توسعه یا تضییق است لازم نیست صحت سند احراز شود؟

پاسخ: فاضلی که این سؤال را پرسیده اولین اشتباهش این است که تعبدی را مقابل توصلی آورده است. تعبدی که من گفتم در مقابل عقلی و عقلایی بود نه مقابل توصلی. بسیاری از کارهای ما توصلی است اما عقلی و عقلایی نیست مانند کیفیت تطهیر و اینکه چند مرتبه بشوید و ... اینها توصلی است اما در بحث ما تعبدی است. ما در نصوص دینی باید نگاه کنیم اگر مسئله تعبدی است باید بیشتر دنبال شود دنبال سند روایت باید باشیم اما اگر مسئله عقلی و عقلایی است بر فرض آن روایت زمین بخورد مطلب زمین نمی‌خورد. بلکه اگر در همان عقلی و عقلایی بخواهیم روی کلمات دقت کنیم باید صدور روایت درست باشد.

بعد پرسشگر مطلب دیگری دارد و به آن دقت شود که گفته شده روایات ما گاهی نقل به مضمون است؛ اگر نقل به معنا یا نقل به مضمون است، بر فرض واژگانی هم آمده باشد، آیا ما می‌توانیم روی واژگان معطل شویم؟

پاسخ: ببینید چیزی را شما شنیده‌اید به نام نقل به مضمون و نقل به معنا و این مطلب قابل انکار نیست و کسی نمی‌تواند بگوید همه روایات ما عین کلمات معصوم است که اگر بگوید یا دروغ می‌گوید یا خطا می‌کند. نقل به معنا و مضمون بوده است، اما حواسمان باشد که به بهانه نقل به معنا تراش ما را از ما نگیرند. نقل به معنا در روایت محمد بن مسلم آمده است که منظور نقل به معنا با حفظ تمام جزئیات است نه اینکه امام «ثُمَّ» فرموده باشند اما راوی به جای آن «فاء» بیاورد. یا امام فرموده باشند «أَوْ» و راوی «وَأَوْ» بیاورد. در خود روایت امام می‌فرمایند لفظ مرادف که گاهی در فارسی می‌گوییم «می‌باشد» و گاهی می‌گوییم «است». یا گاهی شخصیت‌هایی صحبتی دارند و روزنامه‌های که تیتیر می‌کنند دیده می‌شود مطالب عین هم است اما کلمات فرق می‌کند مثلاً ممکن است رهبری فرموده فلان چیز می‌باشد و در روزنامه‌ای که فرموده ایشان آورده می‌شود «است» گذارده شده است. اما باید حواستان باشد که نقل به معنا این نبوده است که راوی اجتهاد خود را از فرمایش امام بیان کند این یک نکته.

نکته دیگر که بعید می‌دانم جایی دیگر بشنوید این است که ما در یک مقطعی با اصل پالایش و کنترل احادیث مواجه شدیم. در زمان امام جواد در زمان امام هادی بیشتر و در زمان امام عسکری خیلی بیشتر، ایشان کتب روایی را کنترل کردند. راوی است که می‌گوید من تمام کتب اصحاب امام باقر را نزد امام هادی یا امام عسکری بردم و بخش معظمی از کتاب‌های اصحاب امام صادق را بردم و امام تصحیح و تأیید و بعضاً رد کردند. ما با عصر پالایش مواجه هستیم، بلا تشبیه مثل اینکه یک نفر از کلاس ما مضمون حرف ما را بنویسد و درس ما را هم ضبط نکرده است؛ حالا اگر همین کتاب را به استاد دهند و او کنترل و توریق کند و بگوید خوب است و حرف ما است. درباره بنی فضال گفتند:

«خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا» بنی فضال خوش روایت بودند و بدعقیده. آنچه را روایت کردند بگیرید و آنچه عقیده دارند رها کنید.

البته نقل به معنا در برخی موارد اندک و نادر که احتمال آن ضعیف است نقل به معنا آسیب زده باشد، زیرا ممکن است راوی به جای «ثم»، «فاء» گفته باشد یا به جای «او»، «واو» گفته باشد و اینها با یکدیگر فرق می‌کند و این مطلب را ما سپر نکنیم و بزنییم به دل روایات تا تراش کنار گذارده شود. باید از تراش مانند ناموس دفاع کرد.

الان با کتاب سوزی مدرن مواجه هستیم که گفته شده روایات صحیح ما مانند انگشتی در تلی از زیاله است. که من به او نوشتم که این کتاب سوزی است. این خیانتی است که اگر کسی گفت باید پاسخ او را داد. به نظر ما در اینجا اگر حسن فاعلی هم باشد بازهم ارتکاب برخی کارها سبب فسق می‌شود و مبنای ما این است.

ادامه جلسه قبل

مسئله ۱۲ دو بند داشت:

۱- تقلید از اعلم علی الاحوط لازم است.

۲- فحص از اعلم لازم است.

ما هنوز بحث از فحص اعلم را مطرح نکردیم و بعداً بیان می‌شود. آخرین مطلبی که بیان شد اما توضیح داده نشد و آن مطلب این بود که آیا نگاه‌ها در نظریه تقلید، در نظریه اینکه آیا تقلید از اعلم لازم است یا خیر، اثر نمی‌گذارد؟

از گذشته دیدید که آقایان با مسئله تقلید دو رفتار دارند:

الف) مراجعه جاهل به عالم با قید لزوم متابعت از نظر عالم. بعد هم به رجوع متخصص مثال می‌زنند.

ب) اما بحث زعامت که اگر گفته شد تقلید زعیماً پذیری است و مرجع تقلید غیر از اینکه مرجع علمی است، مرجع سیاسی و اجتماعی نیز می‌باشد، آقای خوئی شما که این را قبول دارید، پس باید حواسمان باشد که مثلاً بگوییم در نگاه ساده به تقلید، اعلمیت مرجع شرط است، اما در نگاه دومی که کمی مسئله دوم پیچیده می‌شود اعلمیت شرط نیست.

به نظر ما این دو نگاه در رأی لزوم تقلید از اعلم اثری ندارد، یعنی چه نگاه بسیط و عمومی باشد و چه نگاه مرکب و پیچیده باشد علی ای حال اعلم خط قرمز است و اینطور نیست که اگر نگاه بسیط داشته باشیم بگوییم اعلم و اگر نگاه مرکب داشته باشیم بگوییم اعلم هم نشد نشد. ولی ممکن است در مسئله ۱۷ در تفسیر اعلم اثرگذار باشد؛ یعنی بگوییم اعلم بنابر نگاه بسیط به تقلید، همین کسی است که مسلط بر اصول و فقه و تفسیر و تدریس و... باشد. اما اگر گفتیم امر فیه نوع السیاسة و نوع الزعامة، ممکن است تفسیر اعلم متفاوت شود و این خیلی عجیب است و ببینید که فقه چقدر کار

می‌خواهد؟ و جایی حاد می‌شود که بحث تراحم باشد که مثلاً فردی فقه و اصول او قوی است و فرد دیگر فهم اجتماعی و سیاسی بازتری دارد. یا مثلاً در آخر قائل به تبعیض شویم و تقلید را ساحتی کنیم که هر کسی در هر حوزه‌ای اعلم است. ببینید دو تا نگاه به گمان در رأی ما چه قائل به وجوب تقلید از اعلم باشیم یا نباشیم اثری ندارد ولی در تفسیر اعلم اثر دارد.

دیروز در یاد دارید که گفتیم برخی به تقلید نوعی موضوعیت می‌دهند؛ یعنی با اینکه می‌گویند تقلید طریقی است یعنی اگر من می‌توانم کار خود را از غیر راه تقلید حل نمایم لازم به تقلید نیست، مثل اینکه می‌توانم احتیاط یا اجتهاد کنم. پس تقلید طریقی است و با اینکه طریقی می‌باشد گویا برای آن نوعی موضوعیت قائل شده‌اند. می‌گویند کسی که تقلید نکند عملش باطل است؟ یعنی نه اجتهاد کند و نه احتیاط کند و نه تقلید کند و همینطور عمل نماید و بسیاری از مردم اینگونه هستند. علی ای حال نوعی موضوعیت به تقلید می‌دهند. حالا اگر کسی مصر باشد که تقلید طریقی است دارد و بر آن استوار باشد همچنانکه مبنای ما این است که در مسئله ۷ گفتیم نگوید عمل العامی بلا تقلید باطل، بلکه بگوید عمل العامی صحیح مگر آنکه خلاف حجت باشد و معمولاً هم آقایان همین را می‌گویند. حالا اگر نگاه این باشد و تقلید موضوعیت نداشته باشد، اگر یک مسئله غیر مبتلا به باشد یا مسئله بین اعلم و غیر اعلم اتفاقی باشد، آیا در اینجا تقلید از اعلم لازم است؟ اصلاً یک سؤال بالاتر که تقلید از اعلم کن، یعنی چه؟ اینکه بسیاری گفته بودند در مسائل اتفاقی بین اعلم و غیر اعلم، تقلید از اعلم لازم نیست. من می‌خواهم حرف جدیدی را بیان کنم که اصلاً تقلید از اعلم چه معنا دارد؟ من و شما در مسلمات تقلید می‌کنیم. آقای عروه داشت که لاجاً الی التقلید در یقینات که ما گفتیم لاجاً باید به لامعنی تبدیل شود. اگر مسئله اتفاقی است تقلید از اعلم یعنی چه؟" با فرض اینکه تقلید طریقی است دارد نه موضوعیت. آیا اینجا مانند صاحب عروه که تفصیل نداد، همین جا که اعلم و غیر اعلم اتفاق دارند، بنای شما باید بر تقلید از اعلم باشد. این چه ثمری دارد؟ اعلم می‌گوید سه تا تسبیحات و غیر اعلم هم می‌گوید سه تا تسبیحات و من هم که باید سه تا را بگویم حال یا از باب تقلید از اعلم یا از باب تخیر. در مسائلی که اتفاقی است اصلاً تقلید از اعلم چه معنا دارد؟ آقای خوئی، آقای حکیم، آقای خوانساری و سایر بزرگان هم می‌گفتند که تقلید از اعلم در مسائل اتفاقی بین اعلم و غیر اعلم لازم نیست، اما من می‌خواهم بگویم اصلاً تقلید در اینجا چه معنا دارد؟ می‌دانید تقلید در اینجا چه زمانی معنا پیدا می‌کند؟ زمانی که تقلید موضوعیت داشته باشد. یعنی خود تقلید موضوعیت دارد و توی مسلمان باید مقلد باشی. می‌گویم حتی در مسائلی که اعلم و غیر اعلم با یکدیگر یکسان- اند؟ می‌گویم بله، زیرا خود تقلید موضوعیت دارد.

بنابراین، نظر ما را فهمید که بر اساس نگاه طریقی تقلید، تقلید از اعلم در اتفاقیات از نظر ما معنا ندارد. البته روی نگاه موضوعیت معنا دارد. ببینید حالا در مسائل اتفاقی درست است. برایتان مسائلی که مبتلا به نیست را اضافه می‌کنم مثل اینکه مردی مبتلا به دماء ثلاثه نیست. یا مثلاً کسی بنا ندارد وارد مزارعه، مساقات و... انجام دهد. بله اگر از من سؤال شود که آیا بالاخره بنای کلی انسان باید بر تقلید از اعلم باشد که لو ابتلی به عمل کند یا مخیر است؟ من جنبه وجوب تقلید از اعلم را تقویت می‌کنم و مشهور و بلکه اجماع هم با ما هستند و ما احتیاط عروه (علی الاحوط) را هم نداریم. ما

تقلید از اعلم را لازم می‌دانیم. پایین پاورقی متن درسی استاد نوشته شده که ما بر اساس مجموعه ادله و مجموعه نصوص به خصوص اعتبارات عقلی مانور می‌دهیم.

قسمت دوم مسئله ۱۲ اگر گفتیم تقلید از اعلم لازم است، آیا فحص هم لازم است؟ یا فحص لازم نیست؟ حتماً عروه و حواشی عروه دیده شود.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.